بسم الله الرحمن الرحیم

درس خاج اصول 6/9/1386

چکیده بحث روز گذشته:در مفاد لو یک کلام هست که لو چرا دلالت بر انتفاء مقدم میکند ،نکته دوم اینکه لو چرا دلالت بر انتفاء برتالی میکند،مشهور تعبیر میکنند که لو دال بر انتفاء تالی هست لانتفاء المقدم آیا سبب انتفاء تالی انتفاء مقدم است یا نکته دیگری در کار است ، نکته سوم این هست که حالا اگر لو دلالت بر مفهوم داشت آیا ما میتوانیم از مفهوم دار بودن لو مفهوم دار بودن سایر ادوات را نتیجه بگیریم یا نمیتوانیم نتیجه بگیریم ، اصل این بحث که چرا ما به این بحث لو پرداختیم با وجود اینکه جزء استدلالهای خیلی قوی در اثبات مفهوم نیست ، این را به جهت آیه شریفه بل سأله کبیرهم فاسئلوهم إن کانوا ینطقون که مرحوم صاحب حدائق به آن تمسک کرده بودند بر ثبوت مفهوم به خاطر آن این لو را بحث کردیم،میخواستیم بگیم ما در این آیه ممکن است مفهوم قائل بشویم ، ولی مفهوم قائل شدنش به همان مناطی باشد که لو مفهوم دارد که از لو نتوانیم سایر ادوات سرایت بدهیم، اگر مفهوم دار بودن لو را مستند به خصوصیت لو بدانیم بگیم لو وضع شده بر این معنا خوب نمیشود در مورد إن هم گفت ولی اگه گفتیم یک ویژگیِ خاصی وجود دارد که آن ویژگیِ خاص سبب شده است که لو دال بر مفهوم بشود ممکن است این را در مورد إنی که دقیقا در همان جایگاه لو به کار برود و آن ویژگیی که لوآن ویژگی را دارد داراست آن مطلب را هم بگوید،عرض ما این بود که مرحوم آشیخ محمد حسین فرموده بودند که اینکه لو دلالت بر انتفاء مقدم میکند به این جهت است که لو در مقام فرض و تقدیر هست ، فرض یک شیئی در ماضی دلالت بر منتفی بودن آن شیئ در ماضی هست والّا احتیاج به فرض تقدیرش نداشت،این تقریب که بیان ساده اش اشکال آقای روحانی بر آن وارد میشود که مجرد فرض در زمان ماضی دال بر انتفاء او نیست شاهدش هم این است که ما میتونیم جملات شرطیه ای که ، فرض میگیم اگر فرض کنیم زید در زمان ماضی آمده باشد فرض خواهیم کرد که عمر هم آمده است نتیجه میگیرم که امده است، ممکن است اصلا زید آمده باشد ممکن نیامده باشد ، عرض کردیم ممکن است توجیحی کنیم کلام آشیخ محمد حسین را محصّل این توجیح این هست که لو که در زمان ماضی به کار میرود معمولا وضعیّت زمان ماضی مشخص است ،موارد مشکوک خلاف معمول موارد است ، وقتی معلوم شد ، جایی که مشخص است که این شیئ تحقق دارد یا تحقق ندارد ، اگر جایی که تحقق داشته باشد تناسب ندارد که ما فرض را تقدیرش را ذکر کنیم باید تحقق نداشته باشد که ما وجود فرضیش را موضوع قرار بدهیم و الّا خود وجود فعلیش را کأنّ موضوع قرار میدادیم ،شاهد میخواستیم یک استشمامی کنیم این استشمام صرف، مامیگفتیم در فارسی کلمه اگر را در زمان ماضی در سه جور جمله به کار میبریم ، ماضی استمراری ، بعید و التزامی،گاهی اوقات میگیم اگر زید می آمد عمر می آمد ماضیِ استمراری ، اگر زید آمده باشد عمر هم آمده است ماضیِ التزامی ،اگر زید آمده بود عمر هم آمده بود ماضی بعید، در این سه جمله کلمه احتمال دارد فقط در ماضیِ التزامی میشود به کار برد احتمال دارد زید آمده باشد درست است ولی احتمال دارد زید آمده بود تعبیر مأنوسی نیست ،احتمال دارد زید می آمد تعبیر مأنوسی نیست، ما میگفتیم این استشمام میشود که اینجاهایی را که احتمال دارد را نمیتوانیم به کار ببریم در آنجور موارد انتفاء مقدم هم استفاده میشود اگر زید آمده بود این حادثه اتّفاق نمی افتاد یعنی زید نیامده است،یا اگر زید می آمد فلان حادثه اتفاق می افتاد ،می آمد یعنی نیامده است، ولی اگر زید آمده باشد در آنجا انفاء استفاده نمیشود چون آمده باشد در زمان در صورت شک هم به کار برده میشود ، معمولا در موارد شک به کار برده میشود، انتفاء استفاده نمیشود ،ما این را استشمام میخواستیم بکنیم ، اینکه ما میبینیم از یک طرف در دو جمله از سه جمله حالت انتفاء مقدم استفاده میشود دقیقا در همان دو جمله کلمه احتمال دارد را به کار نمیبریم کأنّ فعل قطعی است احتمال دارد را به کار نمیبریم ، این را میخواستیم استشمام کنیم که منشأ دلالت جمله شرط در ماضی بر انتفاء مقدم به خاطر انتفاء محتمل بودن مورد است این احتمالی بودن وقتی منتفی شد دلالت بر انتفاء میکند ،اگر علت دلالت لو بر انتفاء مقدم این نکته ای باشد که ما گفتیم شبیه این هم درإنی که به جای لو به کار رفته میشود گفت، اینکه دال بر انتفاء مقدم هست به خاطر این نکته است در آیه شریفه هم شبیه آن را ممکن است بگیم،

مرحله دوم بحث این هست که انتفاء تالی در لو به چی مستند است مجموعا از فرمایش آشیخ محمد حسین درنهایة الدرایه فرمایش حاج شیخ که بحث را روشنتر بحث کرده است در متن درر و حاشیه و تقریرات مرحوم آقای اراکی یک تقریبی استفاده میشود که من اینجور عرض کنم این تقریب را ، اصلا اصل تقریب دلالت لو استفاده کردن که لو دال بر علیت انحصاری است ، گفتن اگر لو دال بر علیّت انحصاری نباشد لالانتفاء را شما نمیشود ازش نتیجه بگیرید، لو دلالت بر این هست که انتفاء جزا به خاطر انتفاء مقدم است مثلا اگر بگیم اگر زید میامد اطاق شلوغ میشد و مجلس به هم میخورد اگر علت انحصاریِ شروع آمدن زید نبود خوب دلالت بر انتفاء عند الانتفاء نمیکرد ،دیگه حالا خوب زید هم نمیامد عمر هم علت خراب شدن مجلس بشود،اینکه اقایون میگن لو دال بر انتفاء لالانتفاء است این خودش کاشف از این است که لو دلالت بر مفهوم دارد حالا لو که دلالت بر مفهوم داشت ما ازش نتیجه بگیریم که سایر حروف هم مفهوم را میرسانند،خوب آن یک بحث جدی دارد که کی گفته که اگر لو مفهوم را برساند سایر حروف هم باید مفهوم را برساند،مرحله اصلی بحث آنجا هست که لازمه روشنی بین لو و سایر ادوات نیست، این است که این تقریب ،تقریب قویی اساسا نیست ،مرحوم آشیخ یک بیان دارد که ما بگیم که لو اساسا دوتا وضع دارد یک وضع شده بر انتفاء مقدم یک وضع شده بر انتفاء تالی این یک بیان، بیان دیگه ای که مجموعا روی تکیه این بیان ایشان است که ظاهرا آشیخ محمد حسین به این میخواهند تکیه کنند آن این است که لو در جایی به کار میرود که مفروض این است که غیر از آن مقدم ذکر شده اگر اسباب دیگری هم وجود داشته باشد آن اسباب منتفی است یعنی یا علت منحصره باید باشد یا اگر هم علت منحصره نیست در جایی که سایر اسباب منتفی است ما لو را به کار میبریم و خوب بنابراین الزاما لازم نیست علیّت انحصاری داشته باشد مقدم برای تالی همین که علیت انحصاری داشته باشد ولی سایر اسباب هم منتفی باشد کافی است برای به کار بردن کلمه لو،صحبت در این است که اینکه لو فقط باید در این مورد استعمال بشود در جایی که یا شرطش علیت انحصاری جزا باشد یا اگر هم نیست سایر علل منتفی باشد این مستند به چیست وضع شده بر این معنا ، وضع شده که د رجایی که تمام اسباب منتفی هست الا این علتی که ذکر میشود کأنّ یک همچین وضعی هست وضع شده بر انتفاء جمیع اسباب ،اگر این باشد نهایتاً شبیه همان حرف دیگه مرحوم حاج شیخ میشود که لو وضع شده مستقیما برای انتفاء عند الانتفاء چون در واقع معناش این است که با واسطه لو وضع شده بر اینکه دلالت کند براینکه همه اسباب شیئ منتفی است،خوب اگر همه اسباب شیئ منتفی باشد قهرا معلول هم منتفی است اینکه مستقیما بگیم وضع شده برای انتفاء معلول انتفاء تالی ، یا به واسطه انتفاء جمیع اسباب بر انتفاء تالی وضع شده باشد این یک تفاوت جدّیی بینشون نیست،در واقع یک معنا است،من تصورم این هست که لازم نیست ما ادّعا بکنیم که ، ادعا را این شکلی تقریب کنیم ،شاید یک تقریب دیگری باشد آن این باشد که همان نکته ای که در مورد انتفاءمقدم عرض کردیم که انتفاء مقدم به خاطر این هست که این شیئی که در زمان ماضی هست تکلیفش روشن است البته غالبا ، شک نسبت به زمان گذشته کمتر اتفاق می افتد ، این مثالهایی که ما معمولا میزنیم اینها در جاهایی هست که ما تکلیف زمان گذشته را میدانیم متکلم وضعیت زمان گذشته براش معلوم هست،معمولا در اینجور موارد این جملات را به کار میبرند ، اگر تکلیف زمان گذشته معلوم هست ،خوب بالاخره اگر قرار باشد تالی در زمان گذشته منتفی نباشد و موجود باشد در زمان گذشته ،چرا تحققش را بر شیئ دیگه کرده است، اخبار داده اگر فلان کار میشد این کار تحقق پیدا میکرد خوب آن که میداند تحقق پیدا کرده است ،اما تقربی که آشیخ محمد حسین میفرماید اگر مقدم منتفی نبود و محقق بود احتیاج به تقدیر نداشتیم که با آن توضیحی که ما در مورد آن ذکر میکردیم عین آن همان هم در مورد تالی می آید که اگر تالی موجود باشد که قهرا من هم علم به تحققش دارم با توجه به آن مقدمه ای که گفتیم معمولا انسان نسبت به وضعیت گذشته علم دارد دیگه چرا آن را معلق بر شرط بکنید ،میگیم اگر زید آمده است مجلس به هم خورده است ،اگر زید آمده بود مجلس به هم خورده بود ،خوب اگر مجلس به هم خوردنش تحقق داشته باشد خوب میگیم مجلس به هم خورده دیگه ،نمیگیم اگر آمده بود مجلس به هم خورده بود ،یعنی کأنّ یک نوع دخالتی نسبت به مقدم در تحقق جزا قائل شدیم ،گفتیم در این تقدیر این به هم خورده است درحالی که ما میدانیم به هر حال این تقدیرتقدیری که منتفی است در این تقدیر منتفیی حکم به تحقق جزا میکنیم چرا در فرضی که تحقق ندارد حکم به تحقق جزا میکنید اگر قضا منتفی نبود و موجود بود خوب مستقیم میگفتید مجلس به هم خورد دیگه،نمیگفتید اگر زید میآمد مجلس به هم خورده بود،همین که جزا را بر فرض شرط اثبات میکنید خودش کاشف از این است که جزا منتفی است که البته این بیان ممکن است حالا مستند به وضع باشد در لو مثلا وضع شده باشد در جایی که تکلیف شرط و جزا معلوم است در موارد معلوم به کار برده بشود در موارد مشکوک مثلا لو به کار برده نشود ولی علی ایّ تقدیر لازمه اش این نیست که ما مستقیما بگیم لو دال بر انتفاء هست، یک نکته دیگری ممکن است در لو باشد که نکته اش این است که عمدتا نسبت به گذشته ما نوعاً تکلیف را میدانیم ،شک نسبت به گذشته کمتر اتفاق می افتد و یک همچین معنایی،من اینجوری میخواهم عرض بکنم لو در رتبه سابقه اول دلالت بر انتفاء جزا میکند ، دلالتش بر انتفاءو به جزا مستند به این جمله نیست چون در موارد انتفاء جزا به کار میرود ما میفهمیم که پس اگر این سبب ،سبب منحصره نباشد سایر اسباب منتفی است ، ما اول انتفاء جزا را میفهمیم ، انتفاء جزا نه مستند به این است که اول بفهمیم که سایر اسباب منتفی است ، نه، ابتدائا لو ازش انتفاء جزا فهمیده میشود یا باید شما انتفاء جزا را مستقیما بگید لو وضع شده این یک بیان یا میخواهیم بگیم ممکن است مستقیما وضع بر انتفاء جزاء نشده باشد ، چون غالبا یک شیئی که در زمان ماضی هست تکلیفش روشن است جایی که او را معلق بر شیئی میکنند معناش این است که آن منتفی شده بوده که من به نحو تعلیقی بر تحققش خبر میدهم،و الا اگر منتفی نشده باشد به نحو تعلیقی از تحققش خبر نمیدهم،یک نکته ای را من میخواهم ضمیمه بکنم این معانیی که برای لو بیان میکنیم همه در لویی هست که بر سر ماضی می آید و الا لو گاهی اوقات بر سر مضارع هم می آید یا بر سر ماضیی می آید که در ماضی بودنش حفظ نشده ماضی بودنش در اینجور جاها معناش متفاوت خواهد بود حتی آیه شریف لو کانوا فیما آلهة الا الله لفسدتا این هم از مثالهای معروف لو نیست،این نه اینکه اگر در زمان گذشته آلهه ای وجود داشت این کان همیشگی است منفصل از زمان به اصطلاح نحویها این یک اصطلاح خاص است که درون لو است، انتفاء عند الانتفاء هم استفاده میشود ولی میخواهم بگم که آنهایی که مورد بحث ما هست این مثالها نیست ،معمولا در جاهایی است که به کار بده لو ، شرط متوهّم الثبوت ومتخیل الثبوت شرط موجود است بقیه اسباب متیقّن الانتفاء است آنچیزی را شرط قرار میدهیم که محتمل السببیه بوده است توقع تحققش را میدادیم و الّا سایر چیزها کأن روشن است که اگر زید میامد مجلس به هم ریخته بود ممکن است که اگر عمر هم می آمد مجلس به هم خورده بود،ولی آنها توقع حصولشون نبوده است،در اینجور موارد لو به کار میرود، در جایی که توقع حصولِ فقط شرط موجود است نه علیّت انحصاریه در جایی که سایر اسباب منتفی هست و به دلیلی که قطع به انتفاء سایر اسباب داریم آنها از محطّ کلام خارج است ،آنچیزی را ذکر میکنیم که توهم حصولش بوده است احتمالش بوده، آنهایی که منتفی است که هیچی ،اگر زید میامد مجلس خراب میشد خوب سایر اسباب هم باعث خرابی مجلس میشد آنها دیگه توقع نبود که بیایند پس بنابراین الان در فضایی که سایر اسباب منتفی است میتوانیم انتفاء جزا را برانتفاء شرط مستند کنیم در این فضا اشکالی ندارد ، میگیم چرا مجلس شما به هم نخورد چون زید نیامده است در واقع جزء اخیر علت تامه است ، سایر اجزاء علت تامه برای آنکه معلول منتفی بشود باید همه این عام مجموعی یعنی انتفاء جمیع اسباب علت انتفاء جزا است، این معنا استفاده میشود از لو ولی من عرضم این بود که انتفاء جزا در رتبه سابق بر این معنا ما میفهمیم ،ما اول انتفاء جزا را میفهمیم که اینجا جزا منتفی هست در این جور موارد انتفاء جزا نه اینکه در عالم کشف از اینکه زید نیامده است کشف کردیم که جزا منتفی است نه ،جزا را دیدیم منتفی است دنبال علتش هستیم که چطور شده که منتفی شده است ، من عرضم این است که لو وضع ابتدائیش بر اینها نیست اینها دلالتش بر انتفاء جزا در یک موارد خاصه ای هست و به اینجور نکات ویژه مستند است نه به وضع عام لو همین مقدار حالا بحث کافی است،اگر این تقریباتی که ما عرض کردیم در مورد لو صحیح باشد که انتفاء تالی به خاطر این هست که معمولا تکلیف روشن است و تعلیقش بر شرط نشانگر این هست که منتفی بوده که آن را معلق بر شرط به ثبوتش اخبار داده بودیم ،عین همین بیان در آیه شریفه بل فعله کبیرهم فافعلوهم إن کانوا ینطقون می آید ، میگیم اگر قرار باشد که نطق کردن اینها محتمل باشد که اینها نطق بکنند، معضرت میخوام ،اگر انجام دادن اینها احتمال داشته باشد اینها انجام داده باشند احتمال داده باشد اینها انجام نداده باشد بل فعله کبیرهم میگه اگر اینها حرف به زن بودن انجام داده است مقید کرده انجام دادن این کبیر را به اینکه اینها حرف زده باشند ،همینی که معلّق کرده دریک فرض خاص فقط فعله کبیرهم را عطف کرده نشانگر این هست که فعله انجام نشده است همین بیانی که در لو عرض کردم عین همان بیان در إن هم میاد چون اینها مستند به ویژگیهای لو نیست وضع خاص داشته باشد ، نکته نکتهء عامی است إن باشد هرچی باشد به آنها هم متوقف است،من دیدم استدلالی که صاحب حدائق کرده اساسا به این آیه تمسک کرده پاسخ آن استدلال خیلی ساده تر از این همه طول و تفسیری بود که ما دنبالش بودیم یک پاسخ قویتر از این دارد که آن پاسخ را اگر میدادیم دیگر وارد این بحثها نمیشدیم،نکته قضیه این است ،ما درشرط چه قائل به مفهوم باشیم چه نباشیم در اینکه شرط دال بر ثبوت حکم عند انتفاء شرط نیست این را که مسلم است ،آنچیزی که شرط دلالت میکند فرض کنید إذا جاء زید فاکرمه میگه بر فرض آمدن زید اورا اکرام کن ،بر فرض نیامدن چی؟ آنی که میگه دال بر مفهوم است میگه عدم اکرام را من دارم خبر میدهم ،اینکه میگه دلالت بر مفهوم ندارد میگه سکوت دارد نه اینکه دلالت دارد که حکم در فرض عدمش هم ثابت است ،هیچکس نمیگه که اخباری که در یک فرض خاص ما میدهیم اگر آن فرض خاص منتفی باشد من اخبار میدهم به ثبوت حکم در آن فرد ،کسی این حرف را نمیزند اما در آن جاهایی هم که اشخاص میگن قید مورد غالب است معنای این جمله این نیست که من دارم خبر میدهم که حکم به نحو مطلق ثابت است ،آنجاهایی هم که گفته میشود معناش این است که دال بر انتفاء نیست یک دلیل دیگری باید ثبوت مطلق حکم را استفاده کنیم ،اگر من میگو وربائبکم التی فی حجورکم این الاتی فی حجورکم را که ذکرکردن این آیه دال بر این نیست که ربائبکم علی وجه الاطلاق محرم هستند،این آیه دال نیست ،آنکسی که میگه مفهوم دارد ولو مفهوم فی الجمله میگه دال بر عدمش هم هست ، آنی که میگه مفهوم ندارد میگه دال بر عدمش نیست ،سکوت دارد یک فرض متعرض شده نسبت به فرضهای دیگه ساکت است ما از اجماع از ادله دیگری فهمیدیم که حکم محرمیت برای مطلق ربائب است پس بنابراین هیچ وقت جمله ای که یک قیدی دارد ثبوت حکم را در فرض انتفاء قید نمیرساند ،بدیهی است ،حالا این مطلب چنین شد میریم درآیه شریفه ،شبهه ای که در آیه شریفه هست چیست؟ این است که حضرت ابراهیم دروغ گفته باشد نعوذ بالله ،میگه بل فعله کبیرهم اخبار داده است بر اینکه کبیر اینها این کار را کرده در حالی که ما میدانیم کبیرشون این کار را انجام نداده است ،این اخبار کذب است روایت میگه این اخبار ،اخبار مطلق نیست ،اخبار بر یک تقدیری است ،گفته اگر اینها حرف بزنند بزرگشون انجام داده است ،اگر اینها حرف زن بودن بزرگه انجام داده است اخبار نداده که چه حرف زن باشد چه نباشد بزرگه انجام داده است که شما بگید دروغ گفته است اگر بزرگه حرف زن میبود انجام داده بود ،ملازمه بود،توضیح ملازمه اش هم سابق عرض کردم ،اگه بزرگه حرف زن بود یعنی اگر ذی شعور بودن،یعنی همه اینها آدم بودن اینی که میبینیم در یک معرکه ای وارد میشیم میبینیم که یک نفر کارد دست گرفته بقیه صاحب مجلس هم داغونن ،این هم کارد خونی دست گرفته دارد کارد را تکان میدهد خوب عرف متعارف میگه این انجام داده است ،یعنی در یک صحنه جنایت وقتی تمام افرادی که وجود دارند مجروح شدن و یکیشون آلت جنایت دستش باشد و زورش هم دارد به طور متعارف میگن این انجام داده دیگه ،این نحوه حکم کردن عقلایی قضیه است در همان مبنای عقلایی شما اگر آنها را انسانهای ذی شعور میدانید در آنها باید حکم کنید که بزرگه آن را انجام داده است و باید از او بازخواست کنید،این تشبیه به یک جنایت انسانی شده است ،میخواهد بگه اینها انسان نیستند و در حد انسان هم نیستند،بنابراین صلاحیت خدائیّت ندارند،این توضیح ملازمه،ولی اساسا آن بحث را بگذاریم کنار میگه من خبر بل فعله کبیرهم اگر اینها حرف زن باشند حتما بزرگه این کار را کرده است اگه خرف زن نباشند چی؟ اگه نباشند من هیچ اخبار ندادم،وقتی اخبار ندادم این کذبی که روایت در سر نفیش هست مسلم دیگه کذب نیست ،لازم نیست اخبار به عدم کذب داده باشم ،عدم اخبار که بنا بر همه مبانی در مفهوم وجود دارد عدم اخبار در فرض عدم تحقق شرط اینطور مسلم است به مفهوم ربطی ندارد ،این روایت میگه که حضرت ابراهیم اخبار مطلق نداده است که شما میگید دروغ است ، اخبار بر یک فرض داده که آن فرض محقق نیست ، این اخبار بر یک فرض دلیل بر این نیست که اگر آن فرض هم نبود باید همین اخبار را میداد نه اخبار نداده است ربطی به مفهوم ندارد چون نیاز نیست اینجا احساس مفهوم هم بکنیم یک نکته ای روایت بهش متعرض میشود این نکته مفروغ عنه و مسلم است در کل است آن عدم اخبار از حکم مطلق است ،در جمله شرطیه متکلم هیچ وقت از حکم مطلق خبر نداده است این خیلی مسلم است،و همین کافی است برای اینکه حضرت ابراهیم را که توهم میشد لغو کند،کسی که سکوت کرده که دروغ نگفته است ، لازم نیست اخبار از عدم فعل داده باشد تا دروغگو نباشد ،سکوت هم کرده باشد دروغ نگفته است ،میگه حضرت ابراهیم در فرض موجود اخبار نداده است ،اخبارش بر یک فرض معدومی است بنابراین نسبت به حادثه موجود هیچگونه خبری نداده است اخباری که داده اخبار فرضی است پس بنابراین اینکه حالا انجام داده است یا نداده است نسبت به این سکوت دارد حالا چه ربطی به بحث مفهوم دارد این خلط شده بین این دو مبنا که اخبار به عدم ما در باب مفهوم میخواهیم آنچیزی که از این روایت استفاده میشود عدم اخبار است ،من تصور میکنم این روایت قابل حمل بر این معنایی که عرض میکنم باشد حالا اگر هم شما اصرار دارید که این روایت دال بر مفهوم هست آن بحثهایی که درلو کردیم همه آن بحثها را بگید نه کار لغوی نکردیم ،حالا صرف نظر از صحت و سقم این خبر ، که این اصل مطلبی که در اصل روایت صحیح باشد این نکته بوده است حالا تعبیر روات یک مقداری نا روا باشد آن یک حرف دیگه است خوب فردا انشاء الله بعضی تقریبات دلالت لو بر مفهوم را ذکر میکنیم